# قوام تحدی به تدوین تکوین نه صرفه

شاگرد: اگر تحدی به متن قرآن مربوط نباشد و به حقیقت تکوینی مربوط باشد، پس عملا مخاطب تحدی مردم نیستند.

استاد: مفصل از این بحث کردیم. شما باید مراجعه کنید. بعد که آن ها را تصور کردید، مقاله آن در فدکیه هست. مقاله تحدی قرآن. روی این کلمه تأمل بفرمایید؛ آیه می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ[1]»؛ مشار الیه «هذا القرآن» چیست؟ فصاحت قرآن است؟ بلاغت قرآن است؟ عربیت قرآن است؟ معارف قرآن است؟ مشار الیه آن چیست؟

شاگرد: مجموع هویت آن است.

استاد: احسنت. همه بحث‌ها سر این است. هویت است که محل تحدی است.

شاگرد: آن لفظ جزء هویت هست یا نیست؟

استاد: هست. همان جا مفصل صحبت شد.

شاگرد: شما فرمودید تصرف باعث می‌شود که لفظ را نمی‌توانند بیاورند.

استاد: نه، آن یک وجه است. اینها مخلوط شده. تصرف را عرض نکردم، صرف را عرض کردم،صرفه .

شاگرد: یعنی ذهنشان نمی‌تواند مثل آن را بیاورد. پس اینکه مسلمه کذاب چند آیه می‌گوید چیست؟ او هم قرآن می‌آورد. اگر قرار بود ذهن او کلا نتواند اینها را هم نمی‌تواند بگوید. یک لفظ‌هایی را به نام قرآن چیده است. لذا اگر می‌خواست صرف ذهن باشد، همین ها را هم نمی‌تواند بگوید.

استاد: جواب این را هم که داده‌اند. این برای وقتی است که بگوید و بماند. درا‌ین‌صورت که هر کسی شعری می‌آورد و می‌گوید مثل قرآن است. صحبت سر این است که در بطن جامعه دو چیز داشته باشیم، یکی بگویند این قرآن مسلمانان است و یکی بگویند این هم قرآن مسلمه است. تحدی یعنی چه؟ یعنی مثل آن را بیاوری که در بستر عقلاء به عنوان مثل مقبول شود.

شاگرد: پس لفظ آن هم تحدی دارد.

استاد: من نگفتم که تحدی ندارد.

شاگرد: شما گفتید صرف می‌کند.

استاد: من نگفتم؛ من اصلاً صرف را قبول ندارم. من از اولی که طلبه شدم صرف را قبول ندارم. با اینکه وجه درستی است. من گفتم یکی از وجوهی که علماء گفته‌اند این است که می‌خواستم به ملازمه جواب بدهم. برای اینکه ملازمه نیست از قول صرف استفاده کردم. اتفاقا من با «هذا القرآن» می‌گویم که اصلاً نیازی به صرف نیست. مورد تحدی قرآن هویت است که لایه‌هایی دارد. با این بیان کار تمام است. چه کاری به صرف داریم؟!

شاگرد: لازمه این صرف است. لازمه اینکه تدوینی تکوینی است، صرف اذهان است.

استاد: نه، در بعضی از مراحل برای حفظ دین خدا صرف می‌کند. این غیر از اصل تحدی است. یعنی خداوند برای اینکه نگذارد صرف می‌کند. در این مشکلی ندارم. اما غیر از این است که قوام تحدی به صرف است. قوام تحدی به همان تدوینی تکوینی است. به علم الله تدوینی شده.

شاگرد: من الآن مختصات زمانی و مکانی این کتاب را گفتم. این می‌شود جزئی حقیقی. خب در این صورت اگر کسی گفت ماهیت و وجود آن چیست، چه می‌گویی؟

استاد: وجودش که تشخص خارجی آن است. نقاط آن فرق می‌کند. مفصل صحبت کردیم که این طرف کتاب با این طرف فرق می‌کند و مختصاتآن هم فرق می‌کند. اما اگر می‌پرسید ماهیت آن چیست؟ ماهیت کلی است.

شاگرد: پس ما از جزئی در حیطه ماهیت بحث می‌کنیم؟

استاد: نه، هر جزئی حقیقی محل ظهور طبایع بسیاری است. طبایع کلی هستند. این مثل یک آیینه است که چیزی را نشان می‌دهد، جزئی حقیقی هم یک مرآت است. دارد طبائعی را نشان می‌دهد.

شاگرد: پس جزئی حقیقی یک ماهیتی است که ... .

استاد: دهها ماهیت است. لذا گفتم نسخه اول استاد دهها ماهیت است.

شاگرد: همان چیزی که با مختصات زمانی و مکانی جزئی حقیقی است؛ همین کتابی که با مختصات زمانی و مکانی جزئی حقیقی شد، ماهیتش یا وجودش؟

استاد: شما بگویید ماهیتش چیست؟

شاگرد: این کتاب.

استاد: این کتاب ماهیت است؟! پس منظور شما هویت است.

شاگرد: ماهیت آن چه می‌شود؟ این ماهیت ندارد؟

استاد: علی العمیاء بحث نکنیم. بگویید ماهیت آن چیست؟

شاگرد: ماهیت آن همین جسم است.

استاد: ماهیت جسم است؟!

شاگرد: خب چه می‌شود؟ پس بحث از هویت و وجود، حیطه بحث از جزئیت نیست.

استاد: ببینید در فلسفه ماهیت را میگفتند. اما در همان مثال ها و ابهام هایی بود. الآن شما میگویید وجود من چیست؟ میگویید من، بهعنوان عمرو. ماهیتم چیست؟ در کلاس منطق فوری میگفتند نوع اخیر است. انسان ماهیت است. و لذا اگر میگفتید ماهیت من رجل است، میگفتند که اشتباه کردید. رجل صنفی برای شما است. اینها چیزهای کلاسیکیبود که در ذیل آن دهها سؤال مطرح است. پس وقتی شما کلمه ماهیت را میگویید تا زمانیکه نگویید ما تقصد من المامیه بحث پیش نمیرود.

شاگرد: اگر مشخص بکنیم جزئی حقیقی میشود؟

استاد: باید آن را بگویید تا بگوییم هست یا نیست. تا تعیین نکنید فایده ندارد. ماهیت کتاب چیست؟ الکتاب؛ کتاب بودن. میگویید این ماهیتش هست ولی کلی است. میگویید این ماهیتش هست ولی کلی است. و این هم یک مصداقی از آن است. یعنی این با مختصاتی که جزئی است دارد الکتاب را –بهعنوان یک طبیعی کلی- نشان میدهد، این هم مصداقش هست. این جوری الآن تعیین کردیم و هیچ مشکلی هم ندارد. ولی اگر همینطور بگوییم ماهیت اما مقصود روشن نباشد، دچار مشکل میشویم.

شاگرد: وجود آن هم که مطرح نیست.

استاد: وجودش هست که این مختصات را میپذیرد.

شاگرد: پس منظور ما از جزئی حقیقی که با مختصات زمانی و مکانی مشخص میشود،... .

استاد: دقیقاً وجود است.

شاگرد: بخشی از تجرد مربوط به علم بود. وجود مجرد نیست؟

استاد: تجرد وجودات و تجرد علم، ریخت دیگری از تشخص مادیات است. و لذا وقتی به آن جا میروند میگویند شما از آن جا و مجردات انتظار نداشته باشید که مثل کتاب باشند. بلکه کلی سعی است. منظور آنها از کلی سعی چیست؟ یعنی بهنحویکه مثل کتاب باشد، جزئی نیست. یک وجودی است که از دل آن جزئیات بیرون میآید. میلیاردها جزئی از دل آن بیرون میآید. چطور جزئی است که سامان میدهد و میگوید حقیقه و رقیقه؟ رب النوع؟ اصطلاحات جور واجوری که در کتاب به کار میبرند.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1]الاسرار۸۸

---

بازبینی #2
ایجاد شده 13 آوریل 2024 13:37:23 توسط ... .
به روزرسانی شده 22 مه 2024 14:51:33 توسط ... .